



# زن در میان حکمت شاهنامه

## سلسله بحثهای راهبرد در ادبیات ایرانی

مهندس احمد بیگدلی

در شماره دوم چشم‌انداز ایران در تشریح ضرورت داشتن نگاه راهبردی به ادبیات ایرانی، به این نکته اشاره داشتیم که کارکرد راهبردی ادبیات ایرانی را می‌توان نظم بخشیدنی آگاهانه به روان ناخودآگاه ملت ایران تلقی نمود و از این جهت ارزیابی آثار بزرگانی چون فردوسی، حافظ، سعدی و مولانا و... را نه امری تفتنی، بلکه باید گامی بلند در جهت احیای روح ایرانی دانست. در پاسخ به دعوت ما، مهندس احمدبیگدلی از جنبه‌های راهبردی نیز کنکاشی عمیق در شاهنامه نموده‌اند. سلسله مقالاتی را برای نشریه ارسال نمودند که از این شماره به تناوب آن را در معرض قضاوت شما عزیزان قرار می‌دهیم. باشد که دیگر اندیشمندان این مرز و بوم ما را در این مهم یاری دهند.



چشم‌انداز ایران شماره ۲

### تهمینه

اولین نمونه برگرفته از داستان آشنایی رستم و تهمینه می‌باشد. به روایت شاهنامه، هنگامی که رستم بعد از شکار و خوردن غذا، به خواب فرومی‌رود، رخس او توسط عده‌ای سوار گرفتار شده و به سمنگان برده می‌شود. رستم بعد از بیدار شدن و آگاه شدن به نبود رخس، پی او را می‌گیرد تا این که به شهر سمنگان می‌رسد. در ملاقاتی که با شاه سمنگان دارد، مورد محبت او قرار می‌گیرد و شاه سمنگان از او درخواست می‌کند تا شبی را نزد آنان به میهمانی بگذرانند تا رخس پیدا شود. بعد از آن که رستم به خوابگاه می‌رود تا استراحت نماید، فراز آشنایی او با تهمینه پیش می‌آید که شنیدن آن از زبان فردوسی، لطفی دگر دارد.

شاهنگ بر چرخ گردن بگشت  
در خوابگاه نرم کردند باز  
خرامان بیامد به پالین مست  
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی  
به بالا به کردلر سرو بلند  
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ  
تو گفستی که بهره نلرد ز خاک  
بر او آفرین‌های یزدن بخواند  
چه جویی شب تار، کام تو چیست؟  
تو گویی دل از غم به دو نیم‌ام  
ز پشت هژبر و پلنگان منم  
چو من زیر چرخ بلند اندکی است  
نه هوانگو آوا شنیده مرا

چو یک بهره از تیره شب برگذشت  
سخن گفتن آمد نهفته به راز  
یکی بنده شمع معنیر بدست  
پسش پرده انتر یکی ماه روی  
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند  
رخ چون عقیق یمانی به رنگ  
روانش خرد بود و تن جان پاک  
گو رستم شیردل خیره ماند  
بپرسید از او، گفت نام تو چیست؟  
چنین داد پاسخ که: تهمینه‌ام  
یکی دخت شاه سمنگان منم  
به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست  
ز پرده بیرونه کسی ندیده مرا

هنگامی که در شاهنامه فردوسی اندیشه می‌کنیم، توصیف بسیاری از بزرگان را از فردوسی، که او را حکیم نامیده‌اند، گزافه نمی‌بینیم. بر این اساس بی‌آن که ارزش رویکرد ادبی به شاهنامه را منکر شویم، در جست‌وجوی حکمت نهفته در این مجموعه گرانبها برآمدیم. به همین دلیل این نوشتار اشاره‌ای به حکمت شاهنامه در برخورد با پدیده‌های اجتماعی است که امید آن می‌رود در مقاله‌های بعد و جوه دیگری از آن شکافته شود.

علی‌رغم این که از فردوسی هزاران بیت شعر حماسی به یادگار مانده است، اما او را با نام حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌شناسند و این اسم یا توجه به محتوای شاهنامه که آرایه حکمت است، بی‌مستی جلوه نمی‌کند. این حکمت در برخورد فردوسی با پدیده زن جلوه دیگری پیدا می‌کند. بی‌گمان طرح این نقطه نظریات در قرن چهارم هجری جای شگفتی بسیار دارد. او برخلاف عرف زمانه، زن را براساس نوعیت ماده بودنش از جنس انسان متمایز نمی‌کند و از همین روست که حکمت شاهنامه، نه به زن سالاری دچار می‌شود و نه زن ابزاری. در شاهنامه، هم شخصیتی چون تهمینه وجود دارد و هم سودابه و گردآفرید و دختران جمشید و رودابه و منیژه و... و لذا می‌بینیم که زن در شاهنامه تجلیات گوناگونی از خود بروز می‌دهد و به مانند یک نوع واحد مورد ارزیابی فردوسی قرار نمی‌گیرد.

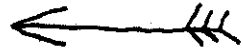
در شرایطی که زنان، نیمی از جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهند، مرزهای ممنوعه بسیاری از جمله موضوع عفت عمومی، مانع از آن می‌شود که به صورت همه‌جانبه‌ای به مسایل این گروه عظیم اجتماعی پرداخته شود. تلاقی ما بر آن است که با کالبدشکافی حکمت فردوسی در رابطه با زن، می‌در جهت حل معضلات اجتماعی و تاریخی موجود بر سر راه این گروه عظیم انسانی در زمینه‌های مختلف به راه‌های نو بپردازیم.

## □ فضایی که شاهنامه برای توصیف نحوه آشنایی تهمینه و رستم تصویر می کند

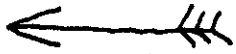
نشان از حق انتخاب تهمینه دارد. این کار را نه رستم

ناپسندی شمارد و نه پدر تهمینه و حتی پدر بر این انتخاب

آن چنان شاد می گردد که احساس رهایی به او دست می دهد



محبوب، جانب انصاف را نگاه می دارد، از بیان آنچه که در اندیشه دارد، باکی به خود راه نمی دهد و با اعتماد به نفس، آن را بیان می کند و در انتقال اعتماد به نفس به طرف مقابل خود، ممسک نیست.



### زن و آگاهی به زمانه

توصیف تهمینه از عملکرد رستم، یعنی رفتن از برای حفاظت از مرزها در برابر تورانیان، جنگهای او و... نشان می دهد که تهمینه به زمانه خود آگاهی دارد. این آگاهی را فردوسی این گونه توصیف می کند:

ز هر دانشی نزد او بهره دید  
چو رستم بر آنسان پری چهره دید  
عفاف زن در شاهنامه، هیچ گونه تمارضی با آگاه بودن او به زمانه ندارد. اگر فضای شاهنامه را به مانند یک جامعه تصور کنیم، جنگها و حماسه ها و دلاوریهای رستم که متن اصلی این جامعه می باشد، از نظر تیزبین تهمینه پنهان نمانده است و او در واقع به اصلی ترین مسایل زمانه واقف است.

### قدرت انتخاب

فضایی که شاهنامه برای توصیف نحوه آشنایی تهمینه و رستم تصویر می کند، نشان از حق انتخاب تهمینه دارد. این کار را نه رستم ناپسند می شمارد و نه پدر تهمینه و حتی پدر بر این انتخاب آن چنان شاد می گردد که احساس رهایی به او دست می دهد:

چو بشنید شاه این سخن شاد شد  
بسان یکی سرو آزاد شد  
او حق انتخاب دارد و در عین حال آن را در چارچوب یک روند صحیح دنبال می کند. چه آن زمان که در بلو آشنایی، تنها به خوابگاه رستم نمی رود و چه آن هنگام که بعد از توافق با رستم توسط او پدر را از نیت خویش مطلع می کند:

بفرمود تا موبدی پر هنر  
رعایت عرف و آیین و داشتن ملاک

فردوسی نیز در عین تصویر کردن قدرت انتخاب تهمینه، بر عرف و آیین نیز تأکید آشکار می ورزد:

بدان پهلوان داد مر دخت خویش  
بخشود و رای و فرمان اوی  
نحوه توصیف تهمینه، نشان می دهد که او با داشتن ملاک و معیار به این انتخاب دست زده است و نه این که یکسره تابع احساسات خود باشد. او بیش از همه چیز به صلاحیتهای رستم نظر دارد:

بسی لب به دندان گزیدم ز تو  
برین شهر کرد ایزد آیشخورت  
بجستم همی کتف و یال و برت

### عشق و دوری از خودخواهی

هر چند تهمینه واله و شیدای رستم می شود، اما او نمی خواهد رستم را تنها به خدمت خود درآورد و مانع از انجام وظایف اجتماعی او شود. او کاملاً به دل مشغولی رستم آگاه است و به وظایف او که جهان پهلوانی و دفاع از کیان سرزمین در مقابل نامردمیها و تجاوزهاست، آشنا می باشد. او با آن که می داند رستم بیش از یک شب در کنار او نخواهد بود، در ابراز عشق خود به او تردید نمی کند. او به آینده ای دورتر می اندیشد. به آنجا که پسری از رستم داشته باشد تا راه پدر را ادامه دهد. او آگاهانه تربیت نسل بعدی را بر عهده می گیرد، با این که می داند بسیاری این کار را عاقلانه نمی بینند و فردوسی چه زیبا این فرارز را تصویر می کند:

بعد از آن که تهمینه خود را به رستم معرفی می کند تقاضای خویش را با او در میان می گذارد:

چنین داستانها شنیدم ز تو  
بجستم همی کتف و یال و برت  
تو را ام کتون گر یخولهی مرا  
یکی آن که بر تو چنین گشتم  
و دیگر که از تو مرا کردگار  
سه دیگر که اسبت بجای آورم  
سخنهای آن ماه آمد به بن  
چو رستم بر آن سان، پری چهره دید

بفرمود تا موبدی پر هنر  
چو بشنید شاه این سخن شاد شد

### شیدایی و هویت زن

در این فراز، فردوسی تهمینه را زن شیدایی تصویر می کند که در عین حال بی هویت نیست و روش پنهانکاری را در پیش نمی گیرد. در عین حال او سومنیت نداشته و تنها به دیدار رستم نمی رود. برخورد او با رستم به گونه ای است که در اولین لحظه برخورد، سیمایی خدایی را برای رستم تصویر می کند که فرزادگی و خرد با خود به همراه دارد:

روانش خرد بود و تن جان پاک  
ازو رستم شیردل خیره ماند  
تهمینه بعد از مواجهه با رستم، هویت و شخصیت خود را یادآور می شود. او علی رغم زیبایی و ملاحظت، کوچکترین اشاره ای به جمال خود نکرده، ولی در عین حال بر صفات انسانی خود تأکید می ورزد. توصیف شاهنامه از عفاف تهمینه الگوی زن مسلمان را تداعی می کند:

ز پرده برون کس ندیده مرا  
ولی در عین حال او برای خود هویت قایل است و دچار خودکم بینی نمی باشد. او ساده و بی پیرایه خود را به رستم بازمی شناساند:

به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست  
چو من زیر چرخ کیود اندکیست

### ادب و متانت زن

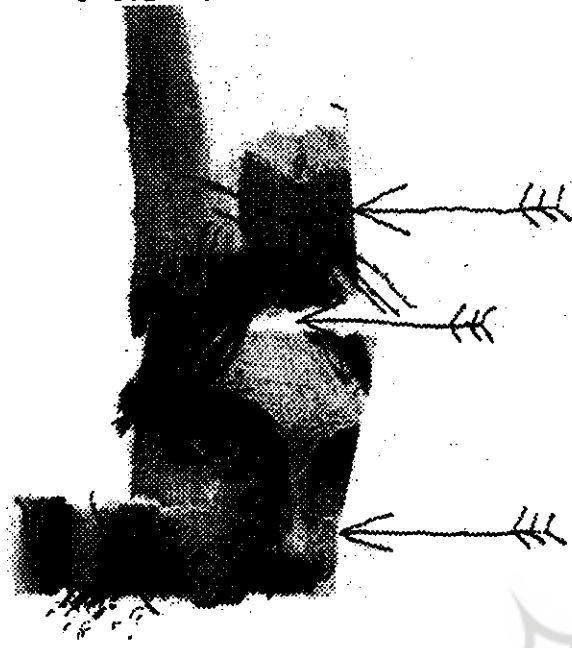
تهمینه خویش را در عبارات کوتاهی معرفی می کند. ولی هنگامی که می خواهد میزان شناخت خویش را از رستم بیان کند، او را بسیار می ستاید. او را بزرگ می نامد. و بزرگ می خواهد. فردوسی ادب و متانت تهمینه را در نحوه ستایش او از رستم به زیبایی تصویر می کند.

به کردار افسانه از هر کسی  
که از دیو و شیر و پلنگ و نهنگ  
شب تیره، تنها به توران شوی  
به تنها، یکی گور بریان کنی  
بذرد دل شیر و چرم پلنگ  
برهنه چو تیغ تو بیند عقاب  
نشان کمند تو دارد هزبر  
چنین داستانها شنیدم ز تو  
توصیف رستم از زبان تهمینه، ادب زن از دیدگاه شاهنامه را یادآوری می نماید که در عین تأکید بر هویت خویش، در ستایش و گفتن نقاط قوت

## □ توصیف فردوسی از تهمینه، آن هم در شرایطی که او دختر پادشاه سمنگان و از

بلاد ترکستان است، بیانگر آن است که حکیم توس

در یک چارچوب نژادپرستانه به ارزشهای انسانی نمی‌پردازد.



خرد را ز بهر هوا هشتهام  
نشاند یکی یورم اندر کنار  
سپهرش دهد بهره، کیوان و هور

یکی آن که بر تو چنین گشتهام  
و دیگر که از تو مرا کردگار  
مگر چون تو باشد به مردی و زور



### پهلوانی در وادی تربیت فرزند

پس از رفتن رستم، این تهمینه است که بار سنگین تربیت سهراب را به دوش می‌کشد:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد  
چو یک ماه شد همچو یک سال بود  
چو سه ساله شد، ساز میدان گرفت  
چو ده ساله شد ز آن زمین کس نبود  
در غیاب رستم، آن کس که در شکل‌گیری شخصیت سهراب نقشی اساسی را ایفا می‌کند، تهمینه است. گویا فردوسی با طرح تراژدی جدایی رستم و تهمینه، تلاش بر آن دارد که توانایی شگرف تهمینه را در رشد و نمو سهراب بیان کند و در این عرصه بسیار حساس، رستم غایب بزرگ است. جهان پهلوان، فاتح هفت‌خوان و بازوی توانمند پادشاهان، در این وادی حساس حضور ندارد. با این حال، تهمینه رنج تنهایی خود در تربیت سهراب را با عقده‌گشایی از رستم در نزد فرزند تسکین نمی‌دهد و حتی از پدر در نزد فرزند تجلیل می‌کند:

زدستان سامی و از نیرمی  
که تخم تو زان نامور گوهرست

تو پور گو یلتن رستمی  
ازیرا سرت ز آسمان برتر ست

### جهان پهلوان باید به دو زن پاسخگو باشد

تراژدی مرگ سهراب، بیش از همه چیز رستم را در برزخ پاسخگویی قرار می‌دهد. پاسخگویی در برابر تهمینه و رودابه که مادر بزرگ سهراب است. در این وادی جهان پهلوان خود را حاکم بر این دو زن نمی‌داند، بلکه خود را موظف به پاسخگویی می‌بیند:

دو چشمش روان جوی خوناب دید  
زمانی ز صندوق، سر بر فراز  
همی بر کشید از جگر باد سرد  
و رستم که خود را در برابر رودابه در مانده می‌بیند، گریستن آغاز می‌کند:

چو رستم چنان دید بگریست زار  
تو گفتی مگر رستخیز آمدست  
دگر باره تابوت سهراب شیر  
از آن میخ بر کند و بگشاد سر  
اما فردوسی غم تهمینه را به گونه‌ای دیگر تصویر می‌کند. او غم مادری را بیان می‌کند که در مویه کردن بر حاصل عمرش تنه‌است. او همچنان که تنها سهراب را می‌پروراند، تنها نیز در غم او سوگواری می‌کند. در این میان فردوسی نشانی از رستم در کنار مادر داغ‌دیده نمی‌دهد. گویا شاهنامه می‌خواهد عرصه دیگری از پهلوانی را نشان دهد. عرصه‌ای که در آن، مادران رنج فقدان جگر گوشه‌های خویش را به مانند تیره‌های زهرآگینی بر جان خویش می‌خرند.

جهان پهلوان در سوگ فرزندش صبر پیشه می‌کند:

به رستم بر آن چند روزی گذشت  
به گرد دلش شادمانی نگشت  
به آخر شکیبایی آورد پیش  
که جز آن نمی‌دید هنجار خویش

اما تهمینه سوگش پایانی ندارد. چرا که سهراب برای او تنها یک فرزند نیست، بلکه جوهره زندگی است.

ببر بر برو زو شبان دراز  
کنون آن بخون اندرون غرقه گشت  
کفن بر بر و یال تو خرقه گشت  
...

کنون مادرت مانده بی تو اسیر  
پر از رنج و تیمار و درد وز فیر  
...

به روز و به شب نوحه کرد و گریست  
سرانجام هم در غم او بمرد  
علاوه بر مهر مادری و مربیگری، رابطه عمیق‌تری بین او و سهراب وجود دارد که به همین دلیل او پس از سهراب برای خود علت وجودی نمی‌یابد و آنقدر گریه می‌کند که جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

### تهمینه از نژاد دیگرست، اما...

توصیف فردوسی از تهمینه، آن هم در شرایطی که او دختر پادشاه سمنگان و از بلاد ترکستان است، بیانگر آن است که حکیم توس در یک چارچوب نژادپرستانه به ارزشهای انسانی نمی‌پردازد. دوستی متقابل رستم و پادشاه سمنگان و تهمینه دخترش رابطه انسانی را فراتر از چارچوب نژادی مطرح می‌کند و تهمینه را با عالی‌ترین عبارات می‌ستاید.

روانش خرد بود و تن جان پاک  
تو گویی که بهره ندارد ز خاک

### یک پرسش!

از خلال داستان تهمینه و رستم، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا تهمینه یک زن آیین‌شکن است؟ آیا او به سهراب این مهم را می‌آموزد یا این که او سراسر به سنت عمل می‌کند؟ و اگر سنت‌شکنی تهمینه را مفروض بگیریم، چه سمت و سویی را برای او می‌توان قایل گردید؟